



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه بحث

در پایان مباحث تکمیلی تربیت خانوادگی هستیم. چهار پنج مبحث که بسیار مباحث مهمی بود، عرض کردیم و پیرامون آن بحث کردیم. نکته‌ای در خصوص مباحث گذشته باقی مانده که بازگشتی به آن خواهیم کرد و بعد به ادامه بحث تنبیه خواهیم پرداخت.

بازگشت به بحث محبت افراطی به فرزند

حمایت افراطی یا محبت‌ورزی یا اظهار و ابراز محبت به شکل افراطی، این‌ها مورد بحث ما قرار گرفت. دلیلی از ادله مطلق به ذهنم خطور کرد که بد نیست به آن توجهی کنیم، گفتیم: ابراز محبت و حمایت‌های زیاده از حد و افراطی و بیش از حد متعارف، منشأ یک آثار تخریبی در روح و روان افراد می‌شود، که این مورد بحث قرار گرفت.

رد روایت شر الالباء من...

گفتیم: در اینجا دلیل خاصی که بتوانیم راجع به آن صحبت کنیم نداریم. بعضی دوستان روایاتی را پیدا کرده بودند. مثل این روایت که خیلی روایت قشنگی است، ولی سند ندارد «شَرُّ الْآبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ» چون در کتب روایی نیست بلکه در کتب تاریخی آمده است و معمولاً در کتب تاریخی سند معتبری نمی‌شود پیدا کرد و لذا این حدیث در تاریخ یعقوبی است که آنجا سندی ندارد؛ اما روایت قشنگی است، مطابق با آن «مَنْ دَعَاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ» و این روایت که روایت معتبر نیست؛ اما علاوه بر این، نکته‌ای که می‌خواستیم برایتان نقد کنم «مَنْ دَعَاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ» و اما بحث بسیار مهمی که اینجا مطرح است اینکه ادله مطلق که می‌گوید ضرر نزن، الف: یا وقایع را می‌گوید در حد گاهی مستحب یا واجب یا مکروه.

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.



ب: یا محرم را می‌گوید که اگر احراز کردی این افراط در محبت و حمایت زیاد، این شخص را از یک زندگی سالم جدا می‌کند. این می‌گوید: این کار را نکن در حد کراهت یا در حد حرمت این طبق قاعده کلی بود. به‌طور خاص این روایتی است که به این شکل است ولی سندی ندارد اما می‌تواند مؤید قاعده کلی.

انصراف ادله وجوب و استحباب محبت

ممکن است کسی ادله محبت ورزی که سابق در مورد آن مفصل بحث کردیم را بگوید که آن‌ها انصراف دارد این هم یک دلیل است. ادله‌ای که می‌گوید نسبت به اولاد محبت داشته باشید به آن‌ها توجه کنید، نیکی انجام بدهید احسان کنید، ولی چون ضرر بالاتری بر آن مترتب می‌شود، دیگر عنوان بر و احسان بر این صادق نیست. آن دلیلی هم که می‌گوید محبت کن، آن هم انصراف دارد از جایی که محبتی موجب آثار تخریبی است و لذا این نکته را باید توجه داشته باشیم که بسیار قوی به ذهن می‌آید، ادله‌ای که می‌گوید مستحب است یا واجب است در حدودی واجب است در حدودی مستحب است. بر و احسان و محبت و ابراز محبت و حمایت و حضانت و انفاق و همه این‌ها که یک حدودش واجب است و یک حدودش مستحب است. تمام این ادله در جایی که افراط در ابراز محبت است و موجب یک آثار مخربی در روح و روان و آینده او می‌شود، این ادله عنوانش اصلاً صادق نیست، یا اگر عنوانش مثل بر و احسان است می‌گوییم بر نیست احسان نیست. یا اینکه اگر عنوان هم صادق است مثل ادله‌ای که می‌گفت محبت داشته باشید ابراز محبت بکنید، آن‌ها هم انصراف دارد.

به این ترتیب دلیل برای وجوب یا استحباب این نوع محبت‌های افراطی که آثار تخریبی دارد وجود ندارد، آن وقت فی حد نفسه مباح می‌شود. ادله‌ای مثل اینکه ضرر دارد و چیزهای دیگر می‌گوید: نه؛ این بالاتر از اباحه را می‌گوید این کراهت یا حرمت دارد. شکل فنی و استدلالی آن این‌طور می‌شود که عرض کردم؛ که آن ادله از این مورد ادله ایجابی یا استحبابی اینجا را شامل نمی‌شود. عدم شمولش یا به خاطر اینکه اینجا عنوان بر و احسان نیست، یا شکل دوم این است که عنوان هست ولی دلیل انصراف دارد. این به یکی از این دو بیان ادله وجوب یا استحباب ابراز محبت و حمایت و انفاق و بر و احسان و این‌ها از اینجا برداشته می‌شود. اگر اضرار در آن هست آن وقت این اضرار در حد مکروه یا محرم ادله دیگر می‌آید و می‌گوید این حرام است یا مکروه است این مکمل یک نسبت به بحث



هفته قبل در باب ابراز محبت بیش از حد که به لحاظ فنی و فقهی آن این جور استدلال لازم بود که تکمیل بشود. یکی هم آن روایت بود که عرض کردم.

قاعده اسراف

مطلب دیگری که اینجا هست و مطلب مهمی است و این هم از آن چیزهایی است که در فقه خیلی مورد بحث قرار نگرفته، قاعده اسراف است. حرمت اسراف که جسته و گریخته در بعضی ابواب به آن اشاره شده است. دو سه مطلب راجع این هست که عرض می‌کنم. دقت کنید بحث حرمت اسراف از اموری است که در آن تردیدی نیست؛ و قبل از اینکه اصلاً ما روایتی در اینجا نیاز داشته باشیم، آیات مبارکه به صورت متعدد مفید حرمت اسراف است. این آیات «إِنَّهُ لَأَيُّهَا الْمُسْرِفِينَ» (اعراف / ۳۱) و آیاتی از این قبیل که هم نهی داریم هم وعده عذاب بر آن داده شده است، سلب محبت الهی است، چندین آیه داریم که واژه اسراف در آن بکار رفته است؛ و بیانات و عباراتی در آن آمده است که به وضوح حرمت را افاده می‌کند. این یک مطلب که اصل اینکه اسراف حرام است.

اسراف در لغت

مطلب دوم این است که اسراف آن طور که در لغت آمده است «تعدیان الحد» این اسراف است. اینکه از حد عبور بکند متجاوز از حد باشد. بیش از حد کاری را «فی فعل یعمله» چنین تعبیری در مفردات و در دیگر کتب دارد. اسراف یعنی «تعدیان الحد» و «تعدیان الحد» به عنوان اسراف نامیده می‌شود. زیاده‌روی و در این زیاده‌روی طبعاً حدی متصور است، یعنی مفروض این است که یک حدی در این کار یا رفتار و عمل و اقدام وجود دارد این از آن حد عبور می‌کند و تجاوز می‌کند. این مفهومی است که در لغت برای اسراف گفته شده است.

شمول اسراف در مطلق اعمال

در معنای لغوی این سؤال هست که آیا به لحاظ مفهومی اسراف در هزینه مالی منحصر است؟ یا اینکه در مطلق اعمال شمول دارد و صدق می‌کند؟ به نظر می‌آید وقتی کسی به لغت مراجعه کند هر دو اصطلاح را می‌بیند. درست است که در بعضی از موارد اسراف، همان اسراف مالی مقصود است؛ اما در عین حال معنای عامی هم در لغت است که



اصل است، مثلاً در مفردات و کتاب‌های دیگر لغت می‌بینید «اسرف تعلی ان الحد سوا ان امور مالیه او غیرها» به لحاظ لغوی اسراف معنای عام دارد و اصلاً معنای اصلی و اولیه آن عام است و اعم از مسائل مالی است. این هم یک مطلب به لحاظ لغوی است.

اسراف از لحاظ کاربرد قرآنی و اصطلاحات دینی

مطلب بعدی هم به لحاظ کاربرد قرآنی و اصطلاحات دینی است؛ در این اصطلاحات دینی هم به نظر می‌آید وقتی کسی آیات قرآن را ببیند، به وضوح می‌بیند که اسراف در غیر امور اقتصادی و مالی به‌کاررفته است. در جایی دارد که البته ظاهرش در همان مسائل انفاق و تبذیر و اسراف که ظهور در مسائل مالی دارد، ولی استعمال اسراف در غیر امور مالی هم «اسرف فی القتل اسرف علی انفسهم» که در آیه بندگانی که «اسرف علی انفسهم» و حداقل شاید بیش از ده مورد در آیات داریم که به وضوح معلوم است که اسراف در آن‌ها به یک معنای اعم از اسراف مالی و اقتصادی به‌کاررفته است؛ و شمول دارد و شامل امور دیگر هم می‌شود. از این جهت است که اگر در جایی قرینه‌ای نداشته باشیم که در اینجا اسراف به معنای مالی است، قاعداً معنای عام آن مقصود است؛ و با توجه به این بحث لغوی و این کاربرد قرآنی، آن وقت باید بگوییم: آن نکته اولیه که آیات دلالت بر حرمت می‌کند، باید بگوییم جمع این دو سه مطلبی که عرض کردیم که ما را به یک قاعده می‌رساند، قاعده هم قاعده فقهی است. اسراف در عمل است یعنی کار اختیاری است. می‌گوید: زیاده‌روی و عبور از حد و تعدیان الحد در هر فعلی و هر رفتاری حرام است و خدا آن را دوست نمی‌دارد و منع کرده «لا تسرفوا» و خدا نمی‌پسندد و در حد حرمت است. این نتیجه این سه چهار مطلبی است که ما را به قاعده‌ای می‌رساند که جنبه فقهی هم دارد. یا «لا سرف فی السراج» این‌ها بحثی دارد که بعداً عارض می‌شویم.



مقصود از حد در تعدیان الحد چیست؟

منتها یک نکته و سؤالی که در اینجا وجود دارد این است که مفهوم تعدیان الحد اسراف است. این حد یعنی چی؟ بخواهید تحلیل کنید که اسراف حرام است حدی دارد. در مفهوم اسراف عبور از آن اندازه و مقدار و حد را می‌گوید حرام است و منع شده است. این حد یعنی چه؟ یک ابهامی اینجا پیدا می‌شود یعنی این مفهوم اسراف در آن یک تعدی قرار دارد و یک حدی در آن مأخوذ است که عبور از آن، یعنی عمل شما طوری باشد که از آن حد مقرر عبور کرده است آن حد مقرر، خود آن نیاز به چی دارد؟

چه کسی باید تعیین حد بکند؟

این حد می‌تواند حد عرفی باشد، می‌تواند حد شرعی باشد. آن وقت مطلب بعدی ما در اینجا پاسخ به این سؤال است. سؤال این بود که حد یعنی چه؟ این مطلب چهارم یا پنجم است که می‌گوییم: حد در اینجا خود آن یک امری است که در آن حکم موجود است یعنی کسی یا جایی باید گفته شده باشد که حد این کار، این است. حد این عمل، این است. اندازه و مرزش این است؛ یعنی این عمل را این جوری باید انجام بدهد. پس قبل از اینکه ما بخواهیم بفهمیم اسراف چیست؟ باید در هر فعلی و هر عملی ببینیم که حد آن عمل و چارچوب آن عمل چیست؟ آن چارچوب هم باید با یک قانونی و مقرراتی معین شده باشد. این است که در درون این مفهوم و در رتبه، قبل از اینکه ما زیاده را بخواهیم مشخص کنیم، باید حد را مشخص کنیم، حد هم یک قانون‌گذار می‌خواهد. باید محدودی بگوید این حد است. آن وقت چه کسی می‌آید تعیین حد می‌کند؟ اینجا است که ما می‌گوییم: این حد گاهی عقلی است گاهی عقلایی و عرفی است و گاهی هم شرعی است.



وقتی شرع محدد است

در یک اموری حد مسئله شرعاً معلوم است، شرع معلوم کرده است. مثلاً «لا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» در باب قصاص است. در باب قصاص شارع اجازه قتل قصاصی داده است ولی اندازه‌اش را معلوم کرده است. قوانین شرع مشخص کرده است. می‌گوید: شما وقتی در مقام قصاص باشید چه جرح چه قتل، هر جایی که جای قصاص است می‌گوید: «قِصَاصُ السِّنِّ بِالسِّنِّ الْعَيْنُ بِالْعَيْنِ» در قتل می‌گوید: مقابل یک نفر یک نفر «الْحَرُّ بِالْحَرِّ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ» اینجا حدود شرعاً مشخص شده است. این یک نوع تحدید است. وقتی می‌گوید: اسراف یعنی عبور از آن حد. حد هم یعنی آنچه مقرر شده است، حدود مرز مشخص شده. این مرز چه بسا از طریق شارع مشخص شده است که حد همان حد شرعی است، یعنی چارچوب و میزان شرعی است. این یک قسم است. در اینجا لا یسرف ارشاد است. اینجا شارع چیز جدیدی نمی‌آورد؛ چون شارع گفت: این کار محدوده‌اش این است، یعنی ماورای آن را اجازه نداد و اگر این لا یسرف هم نبود، معلوم بود که این طور است که بیش از آن نباید کاری کرد. این گاهی این طور است، این قسمی است که محدوده آن عمل به صورت الزامی شارع معین شده است که می‌گوید: کار شما در همین چارچوب مجاز است و خارج از آن مجاز نیست. این شارع خودش در رتبه قبل این لا یسرف را معین کرده است این نوع موارد وقتی مجدداً از بیرون می‌آید، می‌فرماید: کسی که در مقام قصاص است می‌گوید «لا یُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» این تأکید بر همانی است که قبلاً فرموده است؛ که در مقام قصاص این اندازه می‌تواند مرتکب بشود. بله این تأکید است و از آن ارشادهایی است که یک مقدار بار اضافه‌ای دارد که حکمش حکم مؤکد است. این در جایی است که مرز مشخصی از قبل معلوم شده است مرز الزامی این جایز است و بیش از آن جایز نیست.



وظیفه مکلف در جایی که شارع مرز الزامی مشخص نکرده

اما مواردی داریم که شارع مرز الزامی را مشخص نکرده است ولی از لحاظ عرفی نوع دومش این است که در عرف و عقلا یک حدی برای یک کاری متصور است؛ و برایش یک اندازه‌ای قائل‌اند. یک جاهایی داریم که این جور نیست که شارع در رتبه قبل آمده باشد برای یک چیزی حدود مرزهای الزامی و مشخصی را ثابت کرده باشد. شارع یک اموری را اجازه داده است و عرف در آنجا برای خودش حد مقرر می‌کند و اندازه و بیش از اندازه می‌بیند بدون اینکه شارع مستقیم وارد قصه شده باشد. مثل همین «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (اعراف / ۳۱) اکل و شرب را اجازه داده است. البته بعضی چیزها را منع کرده است، ولی در اندازه چیز مشخصی شارع نداده که چقدر بخورد چقدر بیاشامد چه طور بپوشد یک جاهایی مشخص کرده هر جا الزامی مشخص کرده مشمول همان بحث قبلی می‌شود.

جایی که عرف محدود است.

اما آنجاهایی که چیز معینی را شارع نفرموده است، ولی عرف یک اندازه‌ای برای آن کار قائل است، می‌گوید؛ تا این اندازه آن امر متعارف است ولی از آن که بالاتر می‌رود می‌گوید این از حد بیرون است. چند روز پیش تلویزیون گزارشی پخش کرد که آقای لباسی خرید که شانزده هزار دلار قیمت داشت یعنی حدود شانزده میلیون، ببینید ضمن اینکه عرف شئون را دخالت می‌دهد ولی در کار هزینه‌ها و ملبسه و مشربه و... یک حدی قائل است، یک حد عرفی قائل است. بدون اینکه شارع در آنجا چیز مشخصی را فرموده باشد، چه در امور اقتصادی یا در اعمال و رفتارهای دیگری این هم نوع دوم است که عرف یک حدودی را برای کارها مشخص کرده است. خوب اسراف علی‌القاعده این دوم را هم می‌گیرد چون اسراف مفهوم شرعی نیست حدی که اینجا آمده مفهوم شرعی نیست آنی که ادله افاده می‌کند بر اساس آنچه عرض کردیم این است که «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف / ۳۱) «لا تُسْرِفُوا» و گفتیم مطلق



است اعم از مالی است و مفهوم اسراف هم یک مفهوم عقلایی و عرفی است؛ یعنی واژه‌ای که شارع می‌گوید «لا تُسرفوا» یک حقیقت شرعیه ندارد. همان مفهوم عرفی است این مفهوم عرفی در آن این است که می‌گوید تجاوز از حد. بله آن حد اگر جای شرع خودش وارد شده است طبعاً آن هم مشمول اینجا هست که قسم اول بود. ولی جایی که شرع وارد نشده باشد مفهوم عرفی است، در عرف هم می‌گوید: این بیش از حد است، یا به اندازه است و اسراف هم آن را می‌گیرد؛ بنابراین در مطلب بعدی که مطلب چهارم است عرض ما این است که اسراف مفهوم عرفی است و در این مفهوم عرفی تعدیان الحد آمده است. حد هم باز یک مفهوم عرفی است و این نوع مفاهیم عرفی دو مصداق پیدا می‌کند؛

الف: آنجایی که خود شارع آمده دخالت کرده می‌گوید این حد است.

ب: آنجایی که شارع هم دخالت نکرده، حد عرفی همانی که عرف می‌فهمد در محاوره و تخاطب خودش می‌گوید: یک حدی دارد و تعدی هم یک مفهومی دارد و آن وقت نهی شارع می‌آید روی این مفهوم عرفی که مصداق دوم عرفی را می‌گیرد، البته همیشه مفاهیم عرفی در مواردی که شارع آورده دخالت کرده و آن را هم می‌گیرد که قسم اول بود.

نهی شارع در کجا تأکیدی و در کجا مولوی است

همه مفاهیم عرفی، حمل بر معانی عرفیه آن می‌شود؛ به اضافه تصرفی که خود شارع در مصادیق و تعیین مصداق کرده است. به خاطر این قاعده ما دو مصداق برای این مفهوم قائل شدیم؛ یک مصداق در واقع شرعی است آنجایی که حد را معین کرده است که آن وقت نهی شارع در مصداق اول نهی تأکیدی است؛ و دیگری مصداق عرفی است که نهی شارع در اینجا یک نهی مولوی است.



حکم عبور از حدود عرفی

عبور از این حدی که عرف می‌بینند و می‌فهمند حرام است و از آن نهی می‌کند، این هم یک مطلب دقیق و بسیار مهم بود. نکته بعدی این است که بله اینجا یک مطلب هست و آن این است که ما مطمئن هستیم بعضی مراتب عبور از حد عرفی حرام نیست. مطمئن هستیم بعضی از مراتب خفیفه آن حرام نیست. اینکه متعارف آن لباس بین ده هزار تومان یا بیست هزار تومان است، حالا رفته لباس سی هزار تومانی خریده این یک مقدار از این حدود و چیزهایی که عرف هست که آن هم متغیر است، یا مثلاً غذا حدش آن است که سیر باشد حالا چند لقمه بیش از آن می‌خورد. ما یقین داریم این از آن ضرورت‌های ارتکاز فقهی ماست که نمی‌شود این را این قدر سخت گرفت و بگوییم حرام است. ممکن است مکروهیتی در آن باشد ولی حرمت را نمی‌توانیم قائل بشویم! بله سخت می‌شود و به همین دلیل عملاً این طور است یعنی اگر مرز آن جوری می‌خواست رعایت بشود یک تلقی از این «لا تسرفوا» می‌شد که حتماً سؤال می‌شد. امر سختی بود که اگر وجود داشت حتماً نقل می‌شد این شاهد آن است.

ادله وجوب نماز جمعه دال بر چیست؟

مثل اینکه ما در نماز جمعه این جور می‌گوییم: ادله‌ای که می‌گوید روز جمعه نماز جمعه بخوانید، ادله ظهور در وجوب تعیینی دارد، اما یک قرینه‌ای مانع می‌شود که ما این را حمل بر وجوب تعیینی بکنیم. (نظر خود ما این است) آن قرینه این است که اگر نماز جمعه وجوب تعیینی داشت و حال آنکه زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین قطعاً بوده است و بر هر مکلفی در آن محدوده پنج و نیم کیلومتری واجب تعیینی بود، این آن قدر امر حساس و دشواری است، مخصوصاً در زمان قبل، رفت و آمدش این قدر امر مهمی است که اگر «لو کان لبان و شاع» این معلوم می‌شود، این جور نبوده است این حالت تخییری از آن تلقی می‌شود. اینجا هم اگر اسراف به معنای دقیقش یعنی مطلق بود؛ مطلق تعدی از حد عرفی در همه اعمال و رفتارها اگر این اسراف محرم بود این «لو کان لشاع و بان و لظهر و لشاع بین الناس و بین المتشرعه» درحالی که این جور نیست، معلوم می‌شود اسرافی که اینجا می‌گویید: این تعدیان الحد یعنی یک تعدی بارز، اطلاق ندارد، مطلق تعدی، تعدی بارز تعدی آشکار و نمایان و در یک حدود خیلی



بالایی این مقصود است. این هم از این مسئله گرچه ممکن است با قرائنی و شواهدی بگوییم سطح پایین تر آن هم نوعی کراهت دارد، حالا اینکه به یک شکل فنی اصولی باید استدلالش را تکمیل کنند جای خودش، اما حرمت را نمی شود اینجا اثبات کرد. با مجموعه مباحث به نتیجه ای که می رسیم این است. این بحث یک قاعده فقهی شد یک قاعده فقهی مهمی در رفتارهای فردی و اجتماعی ماست که از نظر فقهی بحث نشده، همه این از آن قواعد خیلی عام است آن وقت نتیجه مباحث ما تا اینجا این می شود که «اسراف بالمعنی الاعم من الامور مالیه محرم و لکن فی» در درجات واضح و آشکار و ممتاز آنجایی که این تعدیان الحد یک تعدیان الحد به شکل بارز و ممتاز باشد؛ یعنی خیلی از شکلی که گفته شد بالاتر برود تا آنجایی که شک بکنیم می گوییم جایز است ولی به حدودی می رسد که آن معلوم است حرام است.

مرجع تعیین حد عرفی خود مکلف است.

تشخیص حد عرفی اینکه همیشه یک شخص باید خودش احراز کند که عرف این را حد می داند یا نمی داند؟ خود شخص باید احراز بکند... اگر عرف متعارف شده اینها یعنی حد عرفی است. ببینید: عروسی که الآن می گیرند با عروسی چهار سال قبل خیلی فرق کرده است. آن وقت این عروسی که الآن می گیرند اگر سی سال قبل چهار سال قبل انجام می شد واقعاً عرف می گفت: خروجان الحد است ولی الآن خروجان الحد نمی دانند. مجموعه شرایط زمانی مکانی و شخص و دارایی توانایی همه اینها را دخیل می کند، عرف می گوید این اسراف نیست. بله عیب ندارد.

مثالهایی برای تغییر حد عرفی

عرف ممکن است ابتدایش کار غلطی بکند، ولی بعد از مدتی متعارف بشود. عرض کردم طلبه ای اول کارش می رود بنز می خرد شانش نیست. خلاف شانش را دارد انجام می دهد، خمس هم به او نمی شود داد به خاطر اینکه بنز بخرد. ولی بالاخره ده سالی که رفت جلو زندگی ترتیب داده، می گویند این شانش است. شأن یا تشبه این جور است؛ کروات زدن یک زمانی تشبه بوده است یا در مکانی مثل ایران الآن تشبه است، ولی کروات زدن بعضی



مسلمانان ساکن کشورهای اروپایی یا در کشورهای خاص را نمی‌شود بگوییم تشبه است، زیبایی است. یا کت و شلوار، کت و شلوار یک وقتی تشبه بوده است ولی الآن که تشبه نیست. این‌ها از چیزهایی است که عرفش خیلی موضوعات فقهی را داریم. اگر شارع در آنجا مشخصاً منع کرده است، مثلاً روی چیز خاصی مثل لحيه می‌گوید: ریش است، آنجا ریش نیست، اگر کسی بگوید حرام است. حلق لحيه را کسی بگوید حرام است دیگر نمی‌توانیم بگوییم عرف شد دیگر حرام نیست. آنجایی که خود شارع وارد شده به‌عنوان اولی این‌طور است ولی جاهایی داریم که شارع به‌عنوان اولی نیست همین شأن است تشبه است. عناوین انتزاعی عام این‌جوری است، آن‌وقت خیلی فرق می‌کند. خود عرف خیلی وقت‌ها می‌گوید من اشتباه کردم بیش از حد است ولی می‌خواهم انجام بدهم.

مصادیق تعدیان الحد

یک مصداق دیگر اسراف این است که نعمت خدا را زایل بکند؛ یعنی یک چیزی را در واقع عرف می‌گوید این را از بین برد، آن هم اگر باشد از مصادیقی است که خروج از حد است؛ یعنی برمی‌دارد این را می‌سوزاند از بین می‌برد غذا را می‌سوزاند آن عن علم است. غذا را دور می‌ریزد همین کاری که الان انجام می‌شود که غذا را دور می‌ریزند آن هم از مصادیق تعدیان الحد است، به این معنی یک چیزی را بی‌خاصیت می‌کند، آن هم از مصادیق اسراف است لذا آن تعدیان الحد که می‌گفتیم. یک مصداق سومی که ممکن است باشد این است که در حقیقت ضایع کردن یک چیزی است؛ مثلاً پول را بسوزاند این ضایع کردن است؛ اما در آن حد باز حد عرفی است که ضایع نمی‌کند این را یک سودی دارد حالا سود ظاهری چون خود آن امور تزئین و تزین که خودش سودی است و بی‌سود نیست، منتها حد را باید رعایت کرد. بعضی چیزهاست که اصل آن کار اصلاً اسراف است یعنی تضييع است تعدیان الحد است یعنی باطل کردن نعمتی است این‌ها هر دو مصداق اسراف است.



آیا اسراف شامل تبذیر هم می شود

تبذیر را نمی دانم اسراف است یا نه! چیزی که من می گویم این است که این اسراف است؛ یعنی چیزی را ضایع کردن. ممکن است آن هم باشد، ولی این مفهوم اسراف این را می گیرد یعنی این تعدیان الحد این باید در این مسیر به کار برود وقتی این را باطل کردی و از بین بردی و از حد و حدود مقرر عبور کردی ممکن است مقابل تبذیر قرار بگیری «اذ اجتماعا افتراقا اذ افتراقا اجتماعا» این جور می باشد ولی اسراف آن را می گیرد. این به هر حال حرمت دارد.

تغییر موضوع باعث تغییر حکم می شود

یک جاهایی شارع معین کرده است مصداق روشن است اما آنجایی که شأن است تشبهاً است مسائلی از این قبیل است اینجا عرف و زمان و شرایط و مکان و همه در آن تأثیرگذار است. حرام می شود حلال، یعنی موضوع عوض می شود، حلال می شود حرام. خوب این شد یک قاعده ای که در حقیقت علاوه بر اینکه ضایع کردن و از بین بردن آن اموری که در آن نفع است بدون اینکه نفع عقلایی و چیزی در آن باشد حرام است. عبور از آن حدودی که شرع مشخص کرده حرام است. در جایی که شارع تعیین کرده است و گرنه در عرف می دانیم که مطلق امور نمی تواند حرام باشد. یک عبور از حدود بارز و ممتازی حرام است این مفهوم اسراف است و اعم از مالی است این نتیجه اش قاعده عمومی است که در فقه هم قابل توجه است.

جمع بندی

درواقع ما امروز یک قاعده فقهی را بحث کردیم که خیلی فشرده جهاتش را متعرض شدیم البته ادله اش را خیلی سریع عبور کردیم. آیات را باید با دقت دید گرچه دلالتش قطعی است، در روایات هم هست مثلاً در روایات «لا سرف فی السراج» می گوید: در روشنایی اسراف نیست ولی آیا این دلیل معتبر است دلیلش تا جایی که من می دانم معتبر نیست. احتمال می دهم این جور تعابیر می خواهد بگوید حدش را من بالاتر بردم یک مقدار اینجا تساهل و



تسامحی خرج می‌دهیم این‌جوری است این می‌خواهد بگوید. حالا در بحث سابقمان می‌خواهیم این قاعده را به آن ربط بدهیم و آن این است که اسراف در یک حد برجسته‌ای عبور از حد برجسته، این از نظر عرفی حرام است. آن‌وقت در بحث افراط در محبت و ابراز محبت و حمایت همین‌طور است؛ یعنی اگر عرف می‌گوید: آقا این دیگر خیلی زیادی است بچه‌ای که بزرگ‌شده، دستش را بگیرد ساک دستش بدهد، ساکش را ببرد و بیاورد این یک حد متعارف معمول تا حدی مانعی ندارد ولی یک حد بالایی ولو اینکه خیلی بحث آثار نبینیم بعید نیست در یک حدود ممتاز و برجسته بگوییم اشکال دارد. دقت بیشتری روی این می‌کنیم و انشاء الله فردا بحث را تکمیل می‌کنیم.